منوچهر جمالی

انسان ، بُنـی هست کـه هم آینده وهم گذشته ، ازآن،آغازمیشود « انسان ، اصل آغازگر »

نفوذ آگاهانه یا نا آگاهانه اندیشه های گذشتگان، پیآیند آن نیست که آن اندیشه ها، درگذشته پیدایش یافته اند و**بسیارکهنه اند** ، **بلکه** پیآیند آنست که « **تجربیات مایه ای که انسانها در هرزمانی میکنند** » ، **تجربیات بیواسطه ومستقیمی هستند که هیچگاه دیگرتکرارنمیشوند و همیشه اصیلند** ، و لی درآنها پوشیده وتاریک مانده اند که میتوان آن را جُست . کشش این تجربیات که دردرون اسطوره ها وداستانها وخرافات وتصاویر، پوشیده شده اند ، انسانها را رها نمیکنند ، هرچند نیز آنها را به مسخره بگیرند وخواربشمارند . با جستجوی این **تجربیات مایه ای با جاذبه** ، درزیرلایه های مسخ وتحریف شده ، که قدرتمندان درهردوره ای به نفع خود گردانیده اند ، **میتوان «سرمایه ای برای آفریدن آینده » یا « آینده شدن » یافت** . آینده ، همیشه دگردیسیدن مایه هائیست که درگذشته شده وباید آنهارا جست . این تجربیات مایه ای ، گنج نهفته ایست که در اوراق تاریخ ، چندان هم پیش پا افتاده نیست ، بلکه درست درآنها ، پوشیده شده اند . انسان، میان این تجربیات دورازدسترس گذشته ، و آینده ، **درمیان دوتاریکی** ، میزید . **ما امروزه دراثر امید فراوانی که دراثر« آرمان پیشرفت » به آینده داریم ، این « تاریکی آ ینده » را احساس نمیکنیم** . تاریکی

آینده ، مانند تاریکی گذشته ، زاینده است . **جستجو درتاریکیهای گذشته ، و جستجو برای دیدن درتاریکیهای آینده ، بنیاد اندیشه آفرینی وخود آفرینی است** . « آرمان پیشرفت » ، تاریکی آینده را ، در روشنی خود ، نامحسوس میسازد . ازاین رو همیشه میتوان با « چنین آینده به ظاهرروشن ودرباطن تاریکی » مارا فریفت .
آینده ما ، « آنچیزیست که میآید » ، آنچیزیست که بدون خواست وشناخت من ، بدون اندیشه من ، بدون طرح من ازآینده ، بدون تلاش وهمکاری من درپیاده کردن آن طرح ، بدون توانائی تحول یافتن من به آن ، « میآید » ، ومن چاره ای جز روبرو شدن با آن وپذیرفتن ندارم . چنین آینده ای ، درحقیقت، تاریکتر ازگذشته های « تاریک ساخته درتواریخ » است . **انسان درهرعصری** ، **درمیان دوتاریکی زاینده ، میزید و از دوگونه تاریکی ، به آفریدن ، انگیخته میشود** .
این دوتاریکیست که انسان را به جستجو« میانگیزند » . با جُستجو است که « بُن فردی انسان» آغاز به جوانه زدن میکند . **انسان** ، **بُنیست که همیشه ، جستجوی گذشته تاریک وآینده تاریک** ، **ازآن ، آغازمیشود** . تاریکیهای گذشته وآینده ، بسیاربارآورند ، چون انسان را بدان میانگیزند که « بُن بودن خود = اصل بودن خود » را دریابد . بُن یا اصل انسان، دردوسوی گذشته وآینده ، نهفته است.
انسان « بُن بودن » خود را ناگهان دردرک این دوتاریکی (گذشته وآینده) درمی یابد . **درمی یابد که او، آغازگذشته وآغازآینده است** .
برای آغاز آینده بودن ، بایستی آغازگذشته هم شد . انسان ، تاریخ را همیشه ازنو باید بشناسد و بیافریند .این **دوتاریکی آینده وگذشته** ، **انسان را « به هستی یافتن ازخود »** ، **یعنی به « خواستن=xva+aaz= یازیدن ازگوهرخود » می انگیزد** . بدینسان ، او به « آزادی » میرسد. آزادی ، همیشه جنبش وتحولی ، ازبُن خود انسانست. آزادی ، همیشه ازبُن خود انسان ، آغازمیشود . انسان درجستجوی بُنش ، هم ، گذشته میشود و هم « آنچه فردا میآید ، میشود »

فرق «اراده ومشیت» با « خواستن »

نه گذشته ها درتاریخ وپیش ازتاریخ ، ساختهِ « اراده های روشن » بوده اند ، نه آینده را با « اراده ها وایده آلها وغایت های روشن » میتوان ساخت **.« اراده روشن» یا « مشیت »** ، که یهوه وپدرآسمانی والله واهورامزدای زرتشت ، به خود نسبت میدادند ، **تابع « همه دانی » است** . این غایت ها ، پیش دانی هائیست که پیآیند مستقیم « همه دانی » است . « **همه دانی ایدئولوژیها و سیستم های علمی »** ، سپس درسده های اخیز ، جایگزین « همه دانی الله وپدرآسمانی ویهوه » گردیدند .

این **سخن بزرگمهرکه « همه چیز را ، همگان دانند ، و همگان هنوز زاده نشده اند »** ، **بهترین گواه بر بیهوه بودن این خرافهِ « همه دانی » است** . درزایش نو، بینش نوهست . درتحول یابی به آینده است که انسان میتواند به بیشتر دانی ، به همه دانی نزدیکتر بشود . آینده نمی آید ، بلکه ما آنچیزی میشویم که میخواهیم بیاید . **با** ارادهِ استوار بر این «**غایت های ازپیش تمام دانسته** ، وازپیش ، تثبیت شده » ، وتلاش برای غالب ومظفرساختن آنها ، وتحمیل آنها بر مردمان ، **بنیاد دروغ وخدعه وریا ومصلحت وحکمت (= شرّ، میتواند وسیله برای رسیدن به خیرگردد) درتاریخ گذارده میشود** . آنقدر دروغ ومکروحیله وریا ومصلحت وحکمت ، برای مظفروغالب ساختن « آنچه حقیقت میگرفته اند » ، بکار برده اند ومیبرند وخواهند برد ، که درست « حقیقت » ، تبدیل به « آلت مطبوع ومرغوب » برای رسیدن به قدرت دراجتماع واقتصاد ودین وسیاست گردیده است . **هنوز حقیقتی ، کشف نشده ، که آنی دیگر ، به « آلت دردست قدرتها » کاسته شده است . ما هیچوقت با «وجودحقیقت » ، سروکار نداریم . ما همیشه با تحول حقیقت ، سروکار داریم . حقیقت، همیشه ازبُنِ‌ما ، آغازمیشود** . حقیقتی را که دردست

وفکروحافظه گرفتند ، درهمان آن ، تحول به دروغ می یابد . حقیقت ، فقط در« شدن = ورتن =wartan » هست . ما همیشه با « حقیقت آلت شده » یا « حقیقتی که درحال آلت شدنست » روبروئیم . قدرتخواهی ، هرحقیقتی را نه تنها آگاهانه ، بلکه نا آگاهانه ، آلت میسازد . و یهوه وپدرآسمانی والله ، نخستین پیکریابیهای این قدرتخواهانند . این بی حقیقتی ، که با قدرتخواهی و« ظفر به هربهائی» ، پدید میآید ، حالت عادی تاریخ درهمه اعصاراست . **حقیقت با قدرت ، هیچگاه جمع نمیشود. حقیقت به اضافه قدرت ، یعنی دروغ** . ولی دراین بی حقیقتیست که انسان ، بُنش را کشف میکند ، و لی این بی حقیقتی ها وتاریکی هاهستند که بُن انسان را به فردیت میانگیزند و دربُن هرانسانی ، همیشه « آغازکننده وآغازشونده » است .

بُن هرانسانی ، همیشه « آغازکننده وآغازشونده » است

درفرهنگ ایران ، انسان ، بُن است ، مبدء واصل وسرچشمه است که آنها « قباد= کواد ، ویا فروردین » مینامیدند .کواد وفروردین ، **دری هست** میان « گذشته وآینده » ، میان « روشنائی که تاریکی شده است» و « تاریکیهائی که میتوانند روشن شوند » ، **میان « حقیقتی که خرافه شده است » و« خیالی که باید حقیقت شود»، میان دو جهان ازهم بریده که باید باهم ، یک خانه شوند** . قدرتهای صورت دهنده واندازه گذار، و آرمانهای حسرت ودریغ آورِآینده ، این آگاه بودن از « بُن بودن » را درانسانها تاریک وتاروفراموش ومختل میسازند . انسان نباید از بُن واصل بودن خود ، آگاه باشد . این بزرگترین گناه اوساخته شده است . **انسان بُن هست ، به معنای آنست که ، نه قدرتهای گذشته ونه ازآرمانهای آینده حق دارند که او را معین سازند . قدرتهای تعیین کننده گذ شته وآینده او ، غاصب حق او هستند** . پس این بن انسانست که سرچشمه واصل و آغازگرِ

گذشته وآینده هردو هست . گذشته ای که تعیین « بُن = اصل ومبداء » انسان را بکند ، برضد « بُن = اصل » است . غایتی درآینده (مانند آخرت ، یا همه غایت هائی که ایدئولوژیها معین میسازند) که انسان واجتماع را معین سازد، انسان را به کرداربُن یا اصل ، نابود میسازد .

انسان، بُن است (اهو= اخو= خوی ، فرن = وای = اسو، ارتا، تخم ، تخم آتش) است ، یعنی **اصل وآغازگر(قباد وفروردین) است** .

این تصویر بنیادی فرهنگ ایران ازانسان ، در یزدانشناسی زرتشتی و میترائیسم ، تاروتاریک و « اصطلاح توخالی » ساخته شد. انسان « بون یشت = bun-yasht= اصل وسرچشمه ومبداء » است . یشت = یشتی ، به معنای ساقه وشاخه و نیشکرو نخ و هرچیزتاریکی است و از ریشه « یج = yaj» برآمده است که به معنای « دادن وهدیه » است . بُن ، پروسرشاراست وازاین لبریزمیشود و پخش میشود . وازاین رو سپس معنای نذروقربانی پیدا کرده است ، چون درقربانی درآغاز « جانفشانی = فوران زندگی خود » را میدیده است . قربانی ، هنوز ریختن خون وکشتن جاندار دیگر نبوده است . « زهدان ومبدء » ، پروسرشاراست و میدهد (دهش = معنای هدیه دادن را دارد . بندهشن = به معنای افشاندن ولبریزشدن ویازیدن است . « بنیاد» که « بن داد » یا « بون + دات » باشد بیان این نثاروافشاندن ولبریزشدن ویازیدن است . هربُنی ، میافشاند، می پخشد ، می پاشد . کسی بُن خود را یافته که کشف « غنای خود » را کرده است . درست « بونیشت » که به معنای « اصل ومبدء » است ، به معنای « آنچه ازخود ، میافشاند ومی یازد ومی آزد » هست . خودِ واژه « آغاز= آ+ گاز» هست . « گاز» در افغانی به معنای ، گهواره (گاخاره) و « حرکت وجنبش » است . گاز دادن ، به معنای جنبیدن وتکان خوردنست . آغاز، زهدان و گهواره است که امتدادزهدان است و آغاز، این جنبش وتحول درزهدان و تاب خوردن است .

ولی گاز، تلفظی وتحولی از واژه گات = کاس = کاز= گاه = کاهو » هست که همه به معنای « نی = زن = زهدان » بوده اند . زهدان ، مبدء وسرچشمه وبُن است . ازاین رو به تخت شاهان ، گاه میگفتند ، چون این جا یگاه شاهی ، مبدء وسرچشمه پیدایش نظام اجتماعی شمرده میشد . به زمان ، گاه میگفتند ، چون زمان (کنون) همیشه مفهوم « مبداء وسرچشمه » داشته است . به سرودهای زرتشت بدین علت ، گاتا وگاهان گفته میشد ، چون سرچشمه ومبداء شمرده میشد . به تابوت ، گاهان گفته میشد ، چون تابوت ، زهدانی شمرده میشد که درآن زندگی نوین آغازمیشود . به موسیقی ، گاه میگفتند ، چون موسیقی (وای به = نای به) ، اصل آفرینندگی شمرده میشد . ازاین رو **انسان** ، **چون بُن (بون = زهدان) است** ، **خودش اصل آفریننده هست ،آغاز ومبداء واصلست** . « تن » هم همین معنی را دارد . انسان را قدرتی ، خلق نکرده است وتابع آخرت (غایت وآینده ازپیش تثبیت شده) نیست . **انسان** ، **بنیاد است** . بنیاد وبنداد ، به معنای « اصل هرچیز» میباشد .

خرداد وامرداد ، اصل ضد ِ« وعـده = نسیه »

« خواست = آز= آرزو= یاسه » ، درپیکرهمزاد « **خرداد وامرداد**» به خود صورت میگیرد ، و چون خرداد، گوهر« رسائی = وصول ویافتن » است ، پیکریابی « نقد= پیشادست » است . نقد ، « هم اکنون بودن ، اندزمان بودن ، حضوریا پیشی وبی فاصله بودن= اندیمان ِ« آرزو و یاسه (اشتیاق) وخواست ، با واقعیت دادن کاردارد. **خرداد وامرداد، فلسفه زندگی** ، **درتضاد با « وعده » هستند** . ازاین روهست که **خرداد** ، **هم « اصل امید » وهم « اصل بهروزی » است** . درآثارالباقیه ابوریحان دیده میشود که هم خرداد، «روز امید» و هم « بهروزی» خوانده میشود . خواست وآرزوی خردادی ، امیداست و « **امید» درفرهنگ ایران** ، **آرزوئیست که به «**

بهروزی = سعادت » میکشد . **امید درگیتی ، بهروز میشود** . امید وآرزو (آز، یاسه ، یازش) ، با وعده ، از بهروزی (سعادت) درگیتی بریده نمیشوند ، بلکه به هم پیوسته اند . درفرهنگ ایران ، امید به کلی با « رجا » درعربی و با « تقوا » درعبری (تورات) فرق دارد . « تقوای» عبری ، درعربی به معنای « ترس » است و « رجا » دراسلام ودرخود قرآن ، به معنای « ترس » بکاربرده میشود . **خوف ورجا دریهودیت ودراسلام ، ازهم جداناپذیرند . درحالیکه درفرهنگ ایران ، امید وبهروزی ، با هم انبازند** . ازاین رو « امید » ، درفرهنگ ایران ، معنای اطمینان واعتماد داشته است . درخود واژه « امید » ، چنانکه بررسی میشود ، « رسیدن » و « وصول » هست . **انسان درخواستهایش دراین جهان ، به هستی اش میرسد . بدون رسیدن به خواستها ، انسان ، به هستی نمیرسد** . « وعده بهروزی » ، از« امید » بریده نمیشود و به « فردا ی نامعین تاریخی ، یا به فردای آنجهانی که در زمانی دیگر، آخرت هست » انداخته نمیشود . نقد ، « اندرزمان » « درحال » متصل بازمان ودرون آن وکنون هست . خرداد وامرداد، با « زمان پیوسته » کار دارند ، نه با زمان بریده ازهم . هرآنی با آن دیگر، پیوسته است . زمان ، مَد ، امتداد است ، کشیده میشود ، تحول می یابد . اساسا **یکی ازنامهای خرداد، نزد مردم « مَد » بوده است** ، سرشاری شادی درامتداد زمان ، کشیده میشود . « **امید » انسان درفرهنگ ایران ، با « ترس ازمشیت الهی » همراه نیست** ، که برغم همه تقواها = فضیلت ها ، بیم ازآن داشته باشد که خواهد رسید یا نخواهد رسید . خود واژه « تقوا که فضلت اسلامی باشد، بیمناک بودن ازخود عملیست که به رجای رسیدن به جنت یا رضای الهی کرده میشود . بدینسان ، **زندگی انسان دراسلام ، درُکلـّش ، « ترس همیشگی ازعمل واندیشه وگفتارخود » هست، و آنکه همیشه میترسد، فقط در« تجاوز وتهاجم وخشونت وپرخاشگری وغضب = جهاد »**

میتواند آنرا جبران کند . آنکه میترسد ، در اوج ترس ، تجاوزگرمیشود .

خرداد وامرداد ، اصل نقد بودن امید وآرزو

درترجمه متون اوستائی وپهلوی دیده میشود که خرداد را به « **رسائی** » ترجمه میکنند ، و معنای رسائی را « کمال » میدانند . این معنائیست که در یزدانشناسی زرتشتی بدان بسند شده ، ولی دراصل فرهنگ ایران ، معنائی پهناور وفراخ داشته است . **خرداد ، رسائیست . « رسا » ، رسنده به چیزی ، واصل ، واصل شونده ، وآنکه تواند رسید و یابنده و سریع الانتقال میباشد** . رسائی ، واصل بودن ووصالست . رسانیدن ، امتداد دادن وسپردن و « رسانیدن درخت میوه » و « پختن » است . همه این معانی به پدیده « رس » برمیگردد، که به معنای « شیره وجوهر همه گیاهان » و« مزه » و « درک واحساس کردن مستقیم » میباشد .« میزاگ » که درفارسی « مزه » شده است ، درعربی تبدیل به « مذاق » شده است که ریشه « ذوق » ازآن ساخته شده است و درست مولوی « ذوق » را جفت شدن حواس با محسوسات میداند . این همان « رسائی ، یا وصول اندرزمان و آمیختن » است . « مزه زندگی » درفرهنگ ایران ، « معنای زندگی » بوده است . زندگی بی مزه ، به معنای « زندگی بی معنا » هست . **خرداد وامرداد که همان هاروت وماروت اسلام باشند ، معنای زندگی هستند** .

چنانچه سپس دیده خواهد شد ، « اندر زمان » ، چیزی جزاتصال ووصال با « زنخدای زمان ، بیدخت = رام » نیست ، که اصل سعادت است و« سعد = وهو= به » نامیده میشود . درسانسکریت ، معانی « رسا » ، بهترین گواه برهویت خرداد هست . رسا ، دارای معانی 1- زبان یا اندام مزید ن 2- چاشنی وابزار(ادویه) یا مزه 3- مزه (خوشمزه) 4- احساس ودرک کردن و حساس بودن 5-

مهرورزیدن 6 – شیرابه نیشکر7- همه نوشابه ها **8- شیرابه همه گیاهان 9- اکسیر 10– شیرابه همه میوه ها 11- مغزوجوهروهسته هرچیزی 12- بهترین ولطیف ترین بخش هرچیزی** 13- خوشی وشادی 14- اشتیاق فراوان(یاسه) و15- انگور و 16 – **زبان** . مزیدن وچشیدن شیره جهان هستی ، معنای « شناخت حقیقت جهان بطورمستقیم وبیواسطه » را داشته است . وخردا وامرداد ، درست دهان یا « کام » درهرانسانی هستند که می مزند . ازاینروبود که ازصحبت کردن هنگام خوردن ونوشیدن باید پرهیزشود ، چون چنین کاری ، روی برگردانیدن از درک مستقیم حقیقت (شیره چیزها) شمرده میشد .

ازهمین شیره جهان که جان وحقیقت جهاست ، رشته و« رسن » و درسانسکریت « رسی » ، تنیده وتابیده میشود که اصل مهرو اتصالست . هرچند با نام رسائی ، هویت خرداد درتمامیتش آشکاروبرجسته میشود ، ولی « رس » ، همان « خور آوه= خرابه ، خرابات »، و همان « مَد = مستی یا سرشاری ازشادی » ، و همان « هوم = هائوما = هومای = مایه به = مادر به = اصل سعادت و اصل شناخت » وهمان « نوشابه یا قیدافه (گید آوه) یا همان « رود وه دائیتی= وهرود = رود دهش سعادت بخش(= به)= خرداد است ، که جفت وهمزور ارنگ= امرداد » میباشد ، و همان پدیده « **آب حیات = آب زندگی** » میباشد ، که شکل افسانه ای یافته است .**جستجوی شیره چیزها** که آوه یا رس یا هوم یا خور نامیده میشوند ، ومزیدن مستقیم وبلاواسطه آنها ، که درک مستقیم حقیقت باشد ، **همان « خواست بنیادی انسان » است که درخرداد وامرداد ، پیکریافته اند** . « شناختاری » درفرهنگ ایران ، هنجیدن آب درتخم انسان میباشد . با هنجیدن شیره چیزهاست که تخم هستی انسان(بُنش)، سبزوروشن میشود که اینهمانی با سعادت وشناختاری هردو دارد.**سعادت(=بهی) وشناختاری باهم،** ازجذب جوهرواسانس جهان هستی دربُن هر انسانی ، روئیده میشود .

خضر، داستان افسانه ای نیست ، بلکه خضر، همان انسان (مردم = مر+ تخم) است (**خدر=khedra** دراوستا به معنای تخم است) که آب زندگی را درتاریکیها میجوید ، وبا نوشیدن آن ، 1- سبز میشود و2- روشن (شناختار) میشود و 3- خندان (سعادتمند) میشود . **خضر، به آب زندگی میرسد ، و این ، بیان همین « رسائی = وصول و نقد بودن » خواست است** . خواستن درفرهنگ ایران ، جستن (درتاریکی) و مهرورزیدن هست . خواستن که « یا زیدن ازآتش جان » باشد، درست با خرداد و امرداد پیوند تنگاتنگ دارد . این خرداد وامردادند که « اتش جان » را درانسان میافروزند .

خرداد وامرداد ، آتش جان را میا فروزند و همه خواستها وآرزوها وامیدها، یازش این آتش هستند

«تخم آتش» یا «جان انسان» ، نیاز به « آتش افروز= آذرفروز» دارد و این آتش فروز، دوخواهر خرداد وامرداد باهمند که هزاره ها پیکریابی آرزوها وخواستها ونیازها و شوقها درایران بوده اند . چنانکه در واژه « رس » دیده شد ، رس ، نخست به معنای « زبان واندام مزیدن و مزه و ادویه وچاشنی هاست » . ودرست « دهان » ، و « سقف دهان » ، « **کام** » نامیده میشود . « مزه » بنا برابوریحان درالتفهیم ، معنای « لذت » دارد . درست انسان ، درهمان مزیدن ومکیدن وچشیدن با زبان ودهان ، « به کام میرسد » . این پیکریابی « نقد بودن لذت وشادی و نقد بودن شناخت ومعنا» درهمان نخستین تماس انسان درجهان با شیرمادراست .
مزیدن درخوردن وآشامیدن در دهان ، بنا برمینوی خرد (33/1) با خردادوامرداد اینهمانی دارد. مزیدن وچشیدن، کامیدن=kaamitan و

کامستن=kaamistan=kaamastan است . کامیستن ، خواستن ومیل کردن ودوست داشتن وقصدکردنست .
کام بردن ، به کام رسیدنست . ولی کامیدن که همان مزیدن وچشیدن باشد، گستره ای از معانی به هم پیوسته دارد . چنانچه ازواژه هائی که درپهلوی با چشیدن ساخته شده ، میتوان برآیندهای آنرا شناخت . چشیتار، به معنای آموزنده وآموزگاروراهنما و یاد دهنده و اندرزگر(مشاور) و شاگرد ومحصل است . چاشیتن ، به معنای آموختن وتعلیم دادن و دانستن است . چشم ، چشم ونظر ونگاهست . چشمک ، چشمه و تابنده ودرخشان ونورانی ، وغنی وتوانگراست . چشمه بودن ، بیان غنی بودنست . چشمکان، تابناکی و شکوه و توانگریست . چاشتک ، تفسیرو تعلیم و راءی و عقیده است . چاشتن ، راءی دادن و اظهارعقیده کردنست . اینها همه بیان رابطه مستقیم وبی واسطه ونقدِ بینش وروشنی و عقیده وراءی و آموزه ، با « کام » با مزه و تن انسانست .
برای ما امروزه ، چشیدن ومزیدن (میتن = مکیدن) معنای بسیار تنگ ومحدودی به خود گرفته است . آموزگار، چشیتار خوانده میشده است ، چون کسی حق آموزگارشدن دارد که شیره جهان هستی وتجربیاتش را مستقیما وبیواسطه دروجودش هنجیده است .
مزیدن ، آمیختنست . آموزه ، شناختیست که ازچشیدن مستقیم وبیواسطه خود ، و هنجیدن درتخم هستی خود ، بدست آمده است .
حقیقت ، «چشیدن بیواسطه شیره تجربیات مستقیم ، درهستی خود » هست . واین درست با دو زنخدای ایران خرداد وامرداد کار دارد که همزاد وانبازند . « کام » ، خواست وپسند و« خواهش با اصراروپیاپی » و آرزو و خواهش نفسانی و خوشی است . بُن هستی انسان ، با کامیدن = kaamak axv به میل وخواست باطنی و آسودگی وآرامش باطن میرسد . کام ، همان « خواست = xvaa+aaz » همان « آز، یا ، یازش، یا آرزوهای برخاسته از« تخم= اصل ومبدء زندگی = axv = xva» هست . انسان دررسیدن

به کام هست که به **استقلال رای**(kaamkarih) میرسد. **انسان کامکار**، انسانیست که با چنین رابطه با جهان هستی ، مستقل میاندیشد .گوهرانسان، درپی برآوره گردانیدن کام یا خواست است (kaama-kenishn). و« مزیدن وچشیدن با « زبان ودر دهان یا کام » ، پیکریابی « نقد ، بیواسطگی، بی فاصلگی و آمیختگی » است . **این تجربه نقدیست که اصل آزادی و استقلال فرد است . شادی وشناخت ، هردو همزاد باهم و نقد هستند** .

معده (شکم) درانسان = آتشکده خرداد وامرداد درمعده ، آتش جان بر افروخته میشود

«آتش جان انسان » در مزیدن وچشیدن است که برانگیخته میشود (hang-aazitan =hangezitan) . پس ازمزیدن زبان و دهان ، نوبت شکم (اش+ کام ، کُم = معده = گده = ئور) میرسد که باید آنچه دهان جویده ، آن را پخته کندوبگوارد . درست **پخته کردن** ، « **رسانیدن » است** . **میوه که پخته شد ، میرسد** . خدایان خرداد وامرداد، درست آشامیده ها وخورشها را می پزند و میرسانند . آنها هستند که درمعده « شکم= اش+ کام » آتش جان را میافروزند . آنها ، آغازگر آتش فروزی درجان درمعده (گده) انسانند . آنها هستند که « کام= خواست= آرزو» را میافروزند. البته **اندیشه آتش فروزی جان باخرداد وامرداد، چندان سازگاربا آموزه زرتشت ویزدانشناسی زرتشتی نیست** . ازاین رو افروختن آتش با « انبازی وهمبغی خرداد وامرداد » برضد اندیشه زرتشت درآفرینندگیست . درفرهنگ ایران ، جفت ویاهمزاد و یانریوسنگ= نرسی ، اصل آفرینندگی است ، ولی زرتشت آنرا نفی وطرد میکند . اینست که آتش افروزی درمعده (گده) را ، پیایند پیکار خرداد وامراد با هم میداند . انبازباهم ، ضدهم میجنگند ! برغم این تحریفی که شده ، آنچه گفته اند ، به اصل موضوع که آتش افروزی آن دو درمعده باشد ، گواهی داده میشود .

درگزیده های زاداسپرم(بخش 23/30) میآید که « زیرا که نخست خوردنیها وآشامدنیها – زنده نگهدارنده جانها – درون شکم رود ، **با پیکارخرداد وامرداد ، آتش بیفروزد** . از آنجا ، فروغ ، به دل رود و آتش درون دل را نیرومند کند ، و آنگاه از دل ، با دِ یک چهره ، **به شکل سه آتش درتن** جای دارد » .

ازآنجا که زرتشت، آفرینندگی « جفتی = انبازی = اقترانی » را طرد میکند ، همکاری وهمزوی خرداد وامرداد را که دو خواست متمم ومکمل وانبازوهمزورند ، تبدیل به پیکار آن دو باهم میکنند . **آتش افروزی ، پیآیند پیکارآنهاست ، نه جفتی(همدادی وهمزادی آنها)** ، همانسان که در**داستان هوشنگ** ، از تصادم دوسنگ ، (پیکاروتضاد) روشنی پیدایش می یابد ، نه ازخود سنگ ، که گوهریابی اتصال وپیوند ومهر هست . ازسوی دیگر، « وای= باد » که گوهرش ، جفتی ، واصل آفرینندگی ویازیدن و افرازندگیست ، انکار میگردد ، و « باد یک چهره » جانشین آن میگردد . در دانه ها وحبوبات وغله ها (تخم ها) که تبدیل به « خوراک» شده اند ، این « آتش = ئور وازیشت = با دِ آتش گوهرهست (ئور= آتش) . آتش درون « خوراک » را خرداد وامرداد درتنور معده ، میافروزند و می پزند (میرسانند) . اهمیت فوق العاده این مطلب آنست که **این تنور(تن + ئور= آتشکده تن) وآتشگاه ، اصل همه آتشها ، هم 1- در« مغز، سرچشمه حواس » و هم در2- « دل ، سرچشمه همه جنبشهای تن » یا به عبارت دیگر درسراسر وجود انسان هست** . در واقع ، خرداد وامرداد ، آتش دردرون خوراکیها را که « وای = اصل جنبش وپیوند دهی » باشد درمعده (گده) میافروزند ، و تبدیل به آتشهای دل ومغزمیشود . بدینسان ، **شکم یا معده (= گده= گید) ، بزرگترین نقش را دروجود انسان بازی میکند** .

این آتش معده است که دردل ومغز، تبدیل به « شناخت وروشنی » و« گرمی = مهر» و « جنبش » میگردد . این شکم است که درحواس(خرد) ودردل(مهر) ، می آزد و می یازد ویاسه ها و

آرزوها میشود . درکردی به شکم « عور= اوور= ئور » گفته میشود که همان «ur= var = ئور» و آتش باشد (درعبری نیز به آتش ، ئور گفته میشود) ، و درشکل « ور»، درهندی ، به معنای روشنی نیزهست . این پیوستگی « آتش= ئور، با var = روشنی » فوق العاده اهمیت دارد . روشنی ، ازآتش، که تخم هرچیزیست ، جدا ناپذیراست . و « باور ، وآور= یقین » درفارسی، و« Wahre » در آلمانی و « verity» درانگلیسی ، که معنای «حقیقت » دارند ، همین روشنی یازیده ازآتش (معده= ئور= گده) هستند . به عبارت دیگر، حقیقت ازگوهر خود انسان (اخو= تخم آتش = هوپریان) میافروزد و سرچشمه میگیرد . در کردی به شکم « ورگ ، ورگه » و« حورک » هم میگویند . حورک ، همان واژه « ئور=عور» است . البته شکم ، همیشه دومعنای جدا ناپذیرازهم دارد هم معده است وهم رحم وزهدان . درعربی ، « ورک » ، کفل وسرین است . و درفارسی ، « ورک » به خارهای آتش گیره میگویند که برای نان پختن وبریان درتنور گذذاشتن بکار برده میشوند . درواقع « ورگ وحورک » ، همان « ور+ ئور» یا آتش میباشد . درکردی وپشتو و بسیاری از زبانها ی دیگر به معده ، « گده = گد = گید » هم گفته میشود . بررسی ژرف این اصطلاح « گده= گید » که یک اصطلاح کلیدی برای شناخت فرهنگ ایرانست ، بینش مارا به خدایان ایران و پیوند تنگاگشان با جسم انسان ، میگشاید .

سه آتش، درتن انسان(مغز،دل،شکم)
شکم ، آتشکدهِ مرکزی تنِ انسان
آتشِ شکم ، در «مغز» و در« دل »

این مطلب که « معده = گده = شکم » ، آتشکده بنیادی هستی انسانست ، و این آتش است که درشعله کشیدن و یازیدن ، اندیشه ها و ادراکات ومعنویات وامیدها وآرزوهای انسان را پدید میآورد و برآورده میکند ، بیانگر تجربه مایه ای این فرهنگ میباشد .بنا برگزیده های زاد اسپرم (بخش 30) سه آتش درتن انسانست

1- آتش درمغزسر است که حواس ازآن منشعب میشوند

2- آتش دردل ، که بادرا بر می آهنجد وفرو میآهنجد (و بدینسان خون دررگها روان میگردد) که جنبش همه تن ، ازاین نیروست .

3- آتش درشکم که چهار کارمیکند : 1- **آهنجا (جذب کننده)** و2- گیرا (ماسکه) و 3- **گوارا (هضم کننده)** و4- سپوزا (دفع کننده) وجاروب کننده است .

گزیده های زاداسپرم ، این نکته را مسکوت میگذارد که « شکم » ، آتشکده وجود انسان وسرچشمه همه آزیدنها ویازیدنها وکامها وآرزوهاست ، و میکوشد که این نقش را به دل واگذارد .

معده ، گده است ، واینهمانی با خدای ایران،« رام » دارد گدی ، همان جُدی ، و خدای ایران ، خرّم یا« دی » است نخستین خوراک درمعده ، شیر(= غذا= گده) است جُدی، قطبی که ستارگان گردش میچرخند

آنچه فراموش شده است آنست که خدایان ایران ، درآغاز، زنخدایان بوده اند ، و درآغاز، 1- کچه (دیرکچین) و2- کنیز(کنشت) و 3- گدی و 4- زوش(زاووش) 5- زاور 6- مای ،........ نامیده میشده اند، که رد پایشان درادبیات ایران ودربهمن نامه وگرشاسپ نامه و لغت نامه ها مانده است . « هو+ مای » ، همان «هُما» یا هوما = مادرِبه = مایهِ(آب) به، وهمان هوم هست . آب وشیره وروغن واسانس وشیر، با خود خدا ، اینهمانی داشت . آوه که آب باشد نام خود زنخدا بود . هوم ، هائو+ مای ، هم مادربه وهم مایه به است .

مادربه (هو+ مای) با شیر وشیرابه (هو+ مایه = آب نیکو) یا شیرش ، که افشره هستیش یا جانش هست ، اینهمانی داده میشده است . ازاین رو پدیده « شیروشیره » ، فوق العاده اهمیت داشتند ، چون « اسانس جان وهستی یا خود خدا وحقیقت ، شمرده میشدند . « هوم = سوما » نیز دراصل به شیرابه همه گیاهان ، گفته میشده است ، ونماد شیرمادر (شیرزنخدا) وخود زنخدا بوده است . درخوردن وآشامیدن ، یا خوراک= xvartik به طورکلی ، انسان ازشیر یاشیرابه گیاهان ، که پستان زمین شمرده میشدند ، برخوردارمیشود .

چرا « دوغده = دُخت » ، نام مادر زرتشت است ؟
دوگ + گـد ه = دُ خت
گـده = زنخدا خرّم = سرچشمه سعادت(بهی)
قطب جهان، بهی= گدی= خدای خرّمی است
خرّم= هو+ رَم = سعادتِ همگانی(جمهور)

امروزه ، در دواژه « دوغ » و« دختر» و« دُخت » ، رد پای این اندیشه وخدا، باقی مانده است . دُخت ، درواقع ، « دوغده » است که مرکب از دوبخش « دوگ + گده » میباشد . دوگ= dug که همان دوغ باشد، به معنای دوشیدن است، که به آن « دوختن=dokhtan» هم میگفته اند . دوشیدن، دوسیدن (دوست شدن) وبه هم دوخته شدنست . این واژه نشان میدهد که با مکیدن شیر، مهرو دوستی ، آفریده میشود . پیوند اندیشه « مهر» با « شیرازپستان خدا » ، درادبیات ایران ، به ویژه نزد مولوی ، گرانیگاه « پیوند عشق » میماند . **تصویر« خدا » در ایران ، از « تصویر دایه » جدا ناپذیراست . همان خود واژه خدا (= خوا+ دای) ، حاوی نام او(دایه = دی = دای = تای = تی) هست.** این پیوند عشقی میان خدا

وانسان وآفریدگانش ، با همین تصویر« شیردایه » کاردارد ، چون این شیردایه ازپستانست که درمکیدن ، تحول به « رشته مهر» می یابد . **صمیمی ترین پیوند انسان با هرچیزی ، نوشیدن شیرازپستان جان او میشود . دنیا و طبیعت ، دایه انسان میگردند** . انسان، بدنبال حاکمیت برطبیعت وبرجانها نمیرود . با تحول شیربه رشته مهر ازپستان، جامه هستی ، بافته میشود . **بافت هستی ، مهر است** . دوغده یا دخت ، اصل شیردهنده(پرورنده = پروردگار) ومهرآفرین است . **پروردگار، زنخداست** . مکیدنِ(میشتن) شیرازپستان مادر، نه تنها انسان را به مادرش می دوزد و میدوسد ، بلکه با آن ، بن هستیش ، مهر میشود . اندیشه نوشیدن شیرازپستان مادریا دایه ، در تنگنا رابطه فردی نمی ماند ، بلکه بلافاصله اندیشه ای پهناور و گسترده ومردمی میشود . « **یک تجربه مایه ای » ، نیازبه جمع شدن با سایرتجربه ها ومقایسه آنها باهمدیگر، ندارد ، بلکه « جهشی » است ، می جهد ومیگسترد**. بدینسان شیروهمه شیرابه ها ، اصل به هم آمیزنده و دوست کننده وپیوند دهندهِ بشریت میگردند . خدا، دریای شیر، خوان شیر، شیرگیر(آبگیر) چشمه شیربرای همه مردمان میگردد . نام « رام جید » ، نزد مردم ، «شیـرگیـر»، یعنی خوان خوان شیر، بحرشیر، بوده است . ودرست **مولوی ازشهر بلخ میآید که « شیرخانه » و « بلخ بامی » نام دارد . وبلخ بامی دراصل ، « بلخ وامی » میباشد ، و وام ، درسانسکریت ، به معنای پستان وبه معنای خدای مهراست . پس جای شگفت نیست که درغزلیاتش همیشه مفهوم عشق را با پستان پیوند میدهد** . نوشیدن شیرابه ها وافشره ها باهم از یک جام ، چون از یک مادرند (دریای شیر= شیرگیر) ، همه را به هم میدوزند ، ودوست میکنند (دوستگانی = نوشیدن باهم ازیک جام) . به پستان ، جام شیریا جامه شیر میگویند . نام مادر زرتشت نیز دوغدی dughdhi بوده است ، چون خانواده اش ، پیرو چنین خدائی بوده اند . این واژه مرکب از دوبخش dug+ghdi میباشد . گدی وگده وگید ، چنانچه دیده خواهد شد ، نام

همان زنخدای «هستی بخش با شیرش» هست که « گدی = دوغدی= دُخت » نامیده میشده است (مانند بیدخت ، ها دخت) . خدائی یا دایه ای (دی) که همه ازپستان او شیر میدوشند ومیمکند ومیمزند ، و همه باهم « همشیروهمشیره » میشوند ، به هم دوخته میشوند . **با شیردادن به همه فرزندانش که بشریت باشد ، مهر میان همه انسانها میآفریند** . اینست که « وام » ، هم به معنای پستانست ،وهم به معنای « زنخدای عشق » است . نام بلخ ، برای آن بلخ بامی خوانده میشد ، چون « بلخ وامی » بوده است . شهری بوده است که نیایشگاه خدای مهر(= وام = شاد =نوشاد) درآن بوده است و همه ازپستان (وام) او شیرمینوشیده اند .
واژه « دختر» درست ازهمین واژه ، ساخته شده است و به دختر، « گدا » هم گفته میشده است ، نه برای آنکه تکدی میکند وبه دریوزه میرود ، بلکه برای آنکه « اصل مهروبهی= سعادت ونیکوئی » است . هنوز نیز درکردی به دختر« گه دا » میگویند . این نام نه تنها به زنخدا داده میشده است ، بلکه به « بُز=Buza » هم داده میشده است . چون بُز، اینهمانی با این زنخدا ، داده میشده است ، و نامش که « بُز= bu + za » باشد ، درست به معنای « زاینده هستی » است . دراساطیریونان نیز، زئوس ، خدای بزرگ یونان ، ازشیر« بـز» پرورده میشود . درکردی به « بز رخسارخلنگ » ، و به « پنیرمایه » ، «هوش » گفته میشود ، و درست واژه « نوش » که دراصل (انوش =ana+osha) باشد به معنای « هوشِ دایه » میباشد . نوشیدن این شیربزاست که مایه تحول به جاودانگی (امرداد= دیرزیستی) است . این نام همان زنخدا « رام جید= گدی= بیدخت= هادخت » بوده است که باربد، لحن روز 28 را بنام او « باده نوشین یا نوشیدن باده » نامیده است ، ودرست این رام جید ازاوج زمان فرود میآید وتحول به « آرمئتی یا گاوزمین = گاو طاوس رنگ » می یابد که نامش نزد مردم « نوش خور » بوده است .

خدای جان ، اینهمانی باهمه جانها داشت . ازاین رو، خودش ، تحول به جانداران می یافت . خدا ، مانند یهوه والله ، **جانهارا با امر وقدرت ، خلق نمیکند، بلکه خودش ، تحول به جان ها درهمه شکلش می یابد ، واین مفهوم آفرینندگی در « مهر» بوده است** . زمانها بعد نیزبرای آن که نشان داده شود که انسانها فرزند زنخدا هستند ، نشان داده میشد که آنها با دهانشان مستقیما شیررا ازپستان « بـُز» درهمان آغازپیدایششان ، مکیده اند . این داستان دربندهش در روایت زرتشتی اش باقیمانده است . این روایت ، گواه برآنست که فرهنگ زنخدائی درایران ، برغم چیرگی زرتشتیان در عصرساسانیان ، زنده و نیرومند بوده است . دربندهش ، بخش 103/9 میآید که **نخستین جفت انسانی ، مشی ومشیانه** « به بز سپید موی فراز آمدند ، و**به دهان ، شیراورا مکیدند،** هنگامی که شیر را خورده بودند ، مشیانه گفت که : آرامش من ، ازآن بود که من آن شیر آبگونه را نخورده بودم . اکنون ، مرا آرامش دزدید ، ازآنست که شیر خوردم . آنگاه مرا برتن ، بد است ... » . یزدانشناسی زرتشتی نیز مانند سایر ادیان نوری ، پیدایش انسان را با پیدایش گناه همراه میسازد . نخستین دروغش (یعنی گناهش) آنست که انسان درهمان اندیشه نخستینش ، منکرآن میشود که اهورامزدا ، آفریننده جهان ومدنیت است . «خرد انسان» باید دربُن اندیشیدنش باید بپذیرد که اهورا مزدا ، مدنیت آفرین است ، نه خرداو . **دروغ دومش ، انکار « آرامش بخشی شیر» است** . این بزسپید موی ، همان « گدی یا جدی یا بهی یا گدی یا بیدخت= وی دخت » است که قطب جهان هستی(بهی) است ، که سرچشمه شیر= مهر میباشد . انسان درگفتن اینکه با نوشیدن این شیر ازپستان بـُز(گدی= خرّم= هو+ رام = هور+ رم) آرامش از من ، دزدیده شد ، دومین دروغ خود را گفته است . ولی این دروغ ، پیایند مثبتی در راستای آموزه زرتشتی دارد . در بندهش میآید که « با این دروغگوئی .... **دیوان را زور برآمد و مزه خورش را بدزدیدند ، آنچنان که ازیک صد بهر ، یک بهر ماند** » . مزه ، نه تنها معنای

لذت را دارد، بلکه « معنای زندگی » شمرده میشود . با انکارمزه بخشی شیر زنخدا ، توانائی کامبری ازهمه چیز « صد یک » شد . زندگی ، بی مزه (بی لذت) شد . البته معنای مهمش اینست که **انسان دیگرنمیتواند مستقیما حقیقت وجوهر چیزها را بشناسد ، ونمیتواند مستقیما به زندگی سعادتمند(بهی) برسد. بهی نام همین « گدی = بیدخت = رام جید » است** . درست این اندیشه درچهارچوبه آئین زرتشتی ، تائید همان دروغ نخستینست که انسان منکر آن میشود که خردش ، میتواند مدنیت (آبادی) را بیافریند . **دراین دروغ دوم ، انسان ، با گفته خودش ، خود را ناتوان از« چشیدن شیرابه ها و درک مزه آنها که حقیقت است » میکند** . درفرهنگ ایران، « بی مزه شدن زندگی » ، « بی معناشدن » زندگی است . نخستین جفت انسانی در دین زرتشتی ، با این دروغ ، زندگی خود را بی معنا میسازند، و طبعا ازاین پس ، انسانها ، محتاج رهبروپیشوا ونجات دهنده جان وخرد خود را ازگزند هستند ، تا به زندگی آنها ، مزه (معنا) بدهد . **خرّم که « هو+ رم » نیز میباشد ، به معنای « سعادت همگانی وجمهور مردم » است** ، چون « رم ورمه » ، دراصل نام خوشه پروین بوده است که « ارتای خوشه » باشد وحاوی تخمهای کل هستی است . ازاین رو معنای « کل وعموم وجمهور» را دارد .

« مزه » دراین معنای ژرف وگسترده اش ، درفرهنگ ایران ، با همکاری سه خدا، واقعیت می یابد 1- خرداد وامرداد و3- رام (اندروای) که همین گده و دوغد و کجه (کنیز= کنشت) است . باهمکاری سه خداهست که زندگی با مزه (با معنا وبا شناخت شادی) میشود .

دردین زرتشتی نیزکوشیده اند که نشان دهند که **زرتشت نیز، شیرهمین زنخدای مهر را مکیده است** . در گزیده های زاداسپرم (بخش 10) ، وقتی که دشمن ، زرتشت را درزاد ، درآشیانه گرگ میافکند تا ازبین ببرد ، « درشب ، **بهمن وسروش** پرهیزگار، میش گروشه ای ، شیرپستان را ، به سوراخ بردند ، واو تا روز جرعه

جرعه شیر به زردشت همی داد ... » . موبدان زرتشتی ، به شیوه ای ازبـز ، نام میبرند که هم درست باشد وهم بزبودن او را بپوشاند. هرچند دقیقا نام بز برده نمیشود ، ولی میش ، هم گوسفند وهم بزاست و « **میش گروشه** » اشاره ایست که درخود ، حقیقت را نهفته است . چون « **گرو+ شه** » به معنای « **سه نی = سئنا = سیمرغ** » است (گراو= گرو= نای ، شه = سه) . این بـُز را که همان زنخداست ، **بهمن وسروش (آسن خرد + گوش سرود خرد)** میآورند وشیر این زنخدا ، هم اصل بینش ومهر است ، وهم « دور دارنده مرگ ودرد وآزار» است . بهمن ، نه تنها اصل خرد هست بلکه « بن بزم » نیزهست ، چون مردم اورا « بزمونه » میخوانده اند . گرگ ، نماد « اصل آزار» است . شیر زنخدا که « نخستین مزه = نخستین چشش » زندگی است ، به معده «= گده » میرود، تا گواریده و آهنجیده شود .

گـدی = جُدی= قطب= بهی(اصل سعادت) = خرّم = دایه(دی)

این بزیا بزیچه یا بزغاله یا « گدی » ، دراثرهمین « سرچشمه شیربودنش » ، با ستاره ای اینهمانی داده میشود که نامش درعربی « **جدی** » است ، که معرب همان « گدی » است . درمنتهی الارب وشرح قاموس میآید که « **جُدی** » ، « **عطا خواستن ازکسی » است .** جـَد وی ، به معنای **سخی وبخشنده وجواد** است (اقرب الموارد) . شیر، بیان پـُری وسرشاری هستی است و آفریننده ، کسیست که سرشاروغنیست و « راد » است . آفریدن ، دهش است ودهش، جوانمردیست ، خود را پخش میکند و میافشاند. نام دیگر**جُـدی** ، « **نجم** » است که نام **درخت گز** نیزهست که درشاهنامه ، **سیمرغ برفراز درخت گز نشسته و، شاخه همین درخت گز را به رستم میدهد** تا ازآن تیری سازد و با آن درمقابل اسفندیار بایستد که برای تحمیل دین زرتشتی به سیستان آمده است ، وجان اورا آزرده است ، و شیرجدی هست که « دور دارنده مرگ وآزارودرد» است . ونام جدی که «

قطب » سیارات هست درفارسی « بهی » است، که به معنای « اصل سعادت ونیکوئی » میباشد . جدی یا « زنخدای شیردهنده = دایه= گدی= خرّم » که پیکریابی « سعارت ومهر» است ، محور ومیخگاه همه هستی است ، و همه را به هم پیوند میدهد ، و همه به گرد او میچرخند . **جُدی ، نام برج دهم از برجهای دوازده گانه هست که ماه دی (دسامبر) باشد . این ماه ، « خرّم » نامیده میشود** ، و تنها ماهیست که سه بار نام ماه دی (**دایه**) با سه روز که دراین ماه « دی= دایه=شیردهنده ومادر » نامیده میشوند ، جفت وقرین میگردد . **ماه دی یا دسامبر تنها ماهیست که ، سه جشن اقتران ماه با سه روز را دارد** . این بیان سه تا یکتائی یا اصل مهربودن این خداست . **ماه دی یا دسامبر ، ماه زنخدا دایه، زنخدا گدی ویا بیدخت ویا خرّم است** ، وزمان جشن « سعادت همگانی یا جمهور همه مردمان » است .

و**این سه جشنی است که درغرب ، تبدیل به سه جشن پیش ازروزمیلاد مسیح گردیده است** . و بخش نخستین این جشن ، که **خرّم روز** باشد ، درایران « **جشن دموکراسی**» درایران بوده است . نامهای دیگر این برج : « **آبام بزه** + **آبام گاه** » است که « آ- وام بزه » و « آ- وام – گاه » باشد . « بَز » به معنای « زهدان » است . این **برج ، گاهِ « زایش خدای مهربا پستان مهر » است** . این اصطلاح « جدی » یا « گدی و گده » ، که گرانیگاه سیارگان آسمانست ، درانسان، نیز، گرانیگاه هستی اوست . این « گده » ، که «اصل به هم آمیختن وپیوند دادن و تحول دادن وامتداد دادن » است ،درانسان ، در « **معده** » ، و در« زهدان » ، و در« شیرو خوراک » او ، و در« فرزند » او، پیکرمی یابد. اینست که « معده » ، و« خوراک » و« زهدان » و « شیرپستان » همه ، گده (و درعربی **غذا**) نامیده میشوند . ازاین رو، نام «دختر» هم ، « گدا » بوده است و درست معنای منفی که درزمانهای بعد، به « گدا » داده شده است ، درضدیت با این فرهنگ زنخدائی وبا خود این زنخدا بوده است . خدا، گدا ساخته شده است. ما به شگفت انگیخته میشویم که چه رابطه

تنگاتنگی شکم وزهدان وخوراک وشیرو غذا وکودک ، با گوهر خود خدا دارند و چرا همنام وهمگوهر خدا هستند ؟

چـرا ، خدا ، « گـدی » نـامیده میشد ؟ « غـذا » درعـربی ، همان « گـدی» و بـه معنـای « شـیرمـادر» است

ما امروزه به همه خوراکها ، غذا میگوئیم . ولی دراصل ، غذا ، شیری است که کودک از پستان مادر میمکد ، میدوشد . درهرغذائی ، انسان ، مزه شیر این دایه یا مادرخدای (مای = هومای) را می یابد . چرا ، شیر، غذا هست ؟ چرا معده ، گده هست ؟ چرا زنخدا ، گدی هست ؟ چرا ما هنوز در« غذا خوردن » ، « شیرمادر» را میخوریم ؟ یا میخواهیم درهرغدائی، خدا را بنوشیم وبمزیم ؟
خدا درفرهنگ ایران ، تـن گوریا (= تنگر) ، اصل تحول یاینده و تحول دهنده است . خدا ، اصلیست که خودرا تحول میدهد و درتحول یافتن ، جهان آفریده میشود . خدا ، اصلیست درهرچیزی که میتواند تحول بیابد . دراین اندیشه آفرینندگی **درتحول یابی (دگردیسی = فرورد =wardishn)** ، **دوپدیده 1- تازگی و2- امتداد ، ازهم جدا ناپذیرند . خدا ، اصل تحول یابی است ، نه یک شخص** . این اندیشه آفرینندگی درتحول که دارای دو برآیند 1- تازگی و2- امتداد است را میتوان درزنجیره تحول معده و خوراک – به افشره خوراک که خون باشد وسپس ، تحول خون به شیرمادردرپستان ، و سپس تحول شیرمادر به رشته وتا ری که هستی ومهر را می بافد ، دید .
پیوستگی این دوپدیده (تازگی وامتداد) به هم درفرهنگ ایران ، فوق العاده در تاریخ ودرتفکرودراجتماع ایران کارگزار بوده اند . فرهنگ ایران ، امتداد وبقای یکنواخت (تکرار یک آموزه درهمه

زمانها) را رد میکرده است . فرهنگ ایران ، تغییر درامتداد ، نوشوی دربقا را میخواسته است . امتدادی که همیشه تازه شود . جمع دوام با تازگی ، حقیقت وشناخت وزندگی را معین میسازند . **هرفردی انسان ، درهمان « بُن بودنش » ، بهترین پیکریابی این پیوند تازگی با امتداد است و ازین رو ، همیشه « آغازگر» است** . آنچه فردوسی ، « نوشدن کهنه » می نامد ، به معنای « تکرار آنچه درگذشته بوده است » نمی باشد ، بلکه امتداد اصل زنده ایست که درگذشته ، به شکلی دیگر، چهره به خود گرفته است ، وامروز ، چهره تازه دیگر بخود میدهد . **اصل ، در آفرینندگی درتازگیها ، امتداد می یابد ، نه درماندن دریک شکل** .

درهزاورش دیده میشود که « خوراک= xvartik » ، تن گوریا (tan-gurya) است . <u>تن + گوری</u> ، به معنای « زهدان تحول و تغییر وتکون » و این نام خدای ایران بوده است . خوراک در معده که گده است ، تحول به « خون » می یابد . خون ، از « hunitanهونیتن » که گرفتن شیرابه باشد میآید .

خون «vohuni=vohu+huni= شیرابه نیک » خوراک است ، واین شیرابه ، تحول به خون ، وسپس تحول به « شیر= جیوام = جی + وام = زندگی ازپستان خدای عشق= گدی= خرّم= بیدخت » می یابد ، و نام دیگر شیر، « گده » است که اصل پیوند وآمیزش ومهر است . و« شیر» که « رَس » باشد ، تبدل به ریسمان ورسن ورشته میشود که ازآن « هستی هرانسانی » به هم بافته میشود . اکنون آنچه خلاصه دربالا گفته شد ، گسترده تر میشود .

درعربی « غذا » معنای « شیرمادر» را دارد . دراقرب الموارد میآید که « غذاء الطعام الصبی نجع فیه وکفاء » . « غدَوی » به معنی « هرآنچه درشکم حوامل(= آبستن ها) باشد » است ، یعنی « کودک » . غذی (که همان گدی باشد) ، به معنای بره وبزغاله نوزاده وبرغاله است که همان « جدی » باشد . غذا ، به 1- « روان شدن خون رگ » و2- « روان گردیدن آب » و3- « پرورش کردن »

گفته میشود . پروردگار، ویژه زنخداهست و شیردادن به کودک ، پروردن کودک وپرورش است . ازاین رو پروش کردن به معنای « غدوت الصبی باللبن» ، تغذیه کودک با شیر،است . ازسوی دیگربه بچه های گوسفند وبز، « غذا » گفته میشود که جمع « غذی » است . دیده میشود که یک واژه هم به جنین درشکم وهم به بچه زاده شده و هم به شیری که ازمادرمیدوشد گفته میشود . علتش درست معنای واژه « گدی وگد وگید » است .
این واژه درسانسکریت دراصل « قت=ghat » و درهندی « gattaگتا » است .« قت» درسانسکریت به معنای « بهم پیوستن و یگانه شدن با چیزی » هست . گته درهندی به معنای « گره » است . درسانسکریت گتانا = gathaanaa به معنای متصل کردن ، پیوستن وضمیمه کردنست . gathao گتائو به معنای به هم متصل کردن وپیوند است . گتاونت gathaawant به معنای محل اتصالست و gath bandhanبه معنای گره زدن است که رسم هندی درزناشوئیست است، و گتنا=gathna ، به هم گره زده شدنست .
واژه « گـد » درپشتو ، به معنای آمیخته وباهم مخلوط ، و امالگام شده (گده = موءنث) است ، و گده ، ریش سفید وسیاه است . ترکیب، همیشه با پیوند دوچیز باهم آغازمیشود وهمیشه یک چیزدورنگ، همان پدیده انبازوهمزاد شمرده میشود . ازاین رو دیده خواهد شد که « گید » درست به « نرماده = انبازوهمزاد ودوقلوی به هم چسبیده »گفته میشود . زغن که مرغ باهوشی است ونقش مهمی درمیترائیسم بازی میکند ، اصل آفریننده بینش شمرده میشود وازاین وجودش را « نرماده » میدانستند .
گدیدل درپشتو ، باهم یکی شدن و رقصیدن باهم و باهم دوست وصمیی شدنست . گدول ، باهم یکی شدن و آمیختن وترکیب شدن است . و به گوسفند وگوسفند کوهی ، گد ، وهمچنین به زن (برای تحقیرکردن) گفته میشود . گدندی ، رقاصست . گدوه ، گدید و گدیره به معنای مخلوط وآمیزش است . با آشنائی با گستره ای که خوشه

معانی « گده = گید= گدی » ، افق شناخت این فرهنگ بازمیشود . گد وگید ، که بیان « آمیختن وجفت بودن واقتران » هست ، اصل آفریننده درتحول دادن وتحول یافتن خود هستند . هم معده ، گده هست وهم شیرمادرکه مرحله پایانی تحول بنظرمیرسد، گده (غذا) هست و درست ، همین شیرمادرکه ازپستان افشانده میشود ، اصل تحول یافتن به هستی ومهراست . **شیرمادر درافشانده شدن ازپستان ، تحول به « تارو رشته وریسمان » می یابد که « هستی » با آن بافته میشود و هستی ، پیکریابی « مهر» میگردد** . چنانچه دربررسیهای گذشته آمد ، « هستی » درفرهنگ ایران « جامه به هم بافته » است . کودک ، دررحم ، دربه هم بافته شدن ، صورت وهستی می یابد . ازاین رو متشکل شدن دررحم را « hambavi-hend» می نامند (هند= زهدانست ، مانند هندوانه) وهم با مکیدن و میشتن شیرازپستان مادر، این به هم بافتن هستی ، امتداد می یابد .
« پستان » که دراصل « fs-taana =fshtaane =fstaana » است، ازپیشوند « پس = فش »، وپسوند « تان وتانه » ترکیب شده است . پسانتن همان pashnonitan و همانapshatan=afshatan افشاندنست . « تان » و « تانه » به معنای تار والیاف پارچه است . درتبری « تانه وافه » ، به معنای تاروپود و سرشت وذات است . درکردی« تانه پو» به معنای « تاروپود واصل » است . پس « **پستان » به معنای « افشاننده تاروریسمان ورشته » ایست که با آن « سرشت وذات واصل هرانسانی » بافته میشود** . و« رشته ورسن وریسمان » ، معنای « مهر» دارد . رسن وریسمان ورشته ، به هم می بندد و درست دیده میشود که همان معنای « گده » را دارد . ما با غذایمان ، که فرآورده گیاهان ودرختان هستند ، ازپستان آرمئتی، یا گاوطاوس رنگ زمین (درموردفریدون) درشاهنامه، شیرمینوشیم . درگرشاسپ نامه میاید که :

زمینست چون مادری مهرجوی همه رستنی ها، چوپستان اوی
بچه گونه ، خلق چندین هزار که شان پروراند همی درکنار

این بررسی ادامه دارد